

تحلیل تطبیقی اصل اضداد و رابطه آن با تفرّد از نگاه یونگ و مولانا*

دکتر سیدعلی اصغر میرباقری فرد**

اشرف خسروی***

چکیده

نقد روان شناختی، از شاخه‌های نسبتاً جدید و پویای نقد ادبی است که ادبیات را به روانشناسی پیوند می‌زند و از پژوهش‌های میان رشته‌ای محسوب می‌شود که در دنیای امروزی، اهمیت زیادی دارد. متون عرفانی از آن جا که درون گرایانه‌اند و در آن‌ها، به انسان و روح و روان او توجه بسیاری شده است، در حوزه این نوع نقد، اهمیت ویژه‌ای دارند. مثنوی مولانا، از ارزشمندترین متون عرفانی اسلامی است که از این نظر ممتاز است و ادبیات و روانشناسی را به هم نزدیک می‌کند؛ زیرا مولانا در مثنوی، خود را پایبند و گرفتار ضوابط و قواعد نظریه‌پردازی و یا مثنوی سرایی و داستان گویی نکرده است و آزاد و نسبتاً مختار، واقعیات و تجارب عرفانی خود را بیان می‌کند؛ و آن چه را در ذهن و روانش می‌گذرد بی‌نقاب و بدون این که آن‌ها را چندان نیازمند پیرایش بداند، بیان می‌کند. مثنوی، آینه‌ای است که حقایق عرفانی و روانی را همان‌گونه که هستند، منعکس می‌کند.

در حوزه روانشناسی، نیز آرا و نظریات یونگ با عرفان سازگاری دارد و می‌تواند بستر تحقیقات ادبی و نقدهای روانشناختی واقع شود؛ بنابراین تحلیل روانکاوانه مثنوی، از دیدگاه یونگ بجا و سودمند خواهد بود. یکی از اصول نظریه یونگ، اصل اضداد است. این اصل و نتایج و توابع آن، در مثنوی نیز قابل بررسی است. این مقاله به تحلیل تطبیقی این اصل از نگاه یونگ و مولانا می‌پردازد. هم چنین نقش اضداد در فرایند تفرّد و خودپروری را از دیدگاه آن‌ها بررسی می‌کند.

کلید واژه‌ها: نقد روانشناختی، یونگ، مولانا، اصل اضداد، تفرّد.

*- تاریخ دریافت مقاله: 90/05/11 تاریخ پذیرش: 90/10/15

** - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. Email: bagheri@ltr.ui.ac.ir

*** - دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. Email: a_khosravi_f@yahoo.com

مقدمه

نقد روان شناختی، یکی از شاخه‌های نقد ادبی است که روانشناسی و ادبیات را به هم پیوند می‌دهد و دارای شاخه‌های مختلف است؛ نقد روانکاوانه یکی از زیر شاخه‌های نقد روانشناختی است. «پسیکانالیز (روانکاوی)، روش تحقیق و تحلیل روان ناخودآگاه است و از آن، درباره تمام تجلیات فرهنگی، روانی و اجتماعی می‌توان سود برد. امروزه، به روشنی به این اصل مسلم اذعان داریم که روانکاوی، کلیدی است قابل اطمینان برای گشودن رموز هر نوع اثر ادبی» (ارنست جویز، 1350: 342).

روانشناسی و روانکاوی، خود حوزه وسیعی است و شاخه‌های زیادی دارد که نتیجه ظهور روانکاوان و روانشناسان متفاوت با آرا و نظریات گوناگون است. یکی از روانکاوان و روانشناسان عرفان‌گرا، که نظریات او محمل مناسبی برای بررسی متون عرفانی است، کارل گوستاو یونگ روانشناس و روانکاو معروف سوئسی (1875 - 1961) بنیان‌گذار «نظریه روانشناسی تحلیلی شخصیت» است که آرا و نظریات او در این پژوهش مد نظر است.

هر متن ادبی از این نظر که آفریده انسان و ذهن اوست می‌تواند در حوزه روانشناسی مورد بررسی قرار گیرد. متون عرفانی از آن جا که درون‌گرایانه‌اند و عمده توجه آن‌ها به روح و روان آدمی است، جایگاه خاصی در حوزه روان‌شناسی دارند و بستری مناسب و نتیجه بخش برای این بررسی‌اند. در این میان مثنوی مولانا، از این نظر ممتازترین است؛ زیرا «مولانا با استناد به تاریخ مقدس، حکایات و تمثیل‌های ساده در متون صوفیانه پیش از خود، مباحث تحقیقی پیشینیان، زندگی عرفا و روانشناسان سنتی غور می‌کند و جنبه‌های نظری و عملی آن‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد. کمتر اثر عرفانی در جهان هست که با چنین



فصلنامه تخصصی

2

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرد از نگاه یونگ
و مولانا

استادی و مهارت، متافیزیک ناب را با بصیرتی ژرف، نسبت به روح آدمی و شناخت دامهایی که پیش روی سالک راه حق است، ترکیب کند» (نصر و ...، 1386: 121)

اصل اضداد، یکی از مهمترین اصول نظریه یونگ و اجتماع هماهنگ ضدین و توازن آنها، یکی از مهم‌ترین آموزه‌های مکتب وی است. این اجتماع - که در مثنوی نیز بر آن تأکید زیادی شده - هدف نهایی یا کمال مطلوب مکاتب عرفانی به شمار می‌آید. این وجه مشترک، زمینه‌ای مناسب برای پژوهش‌های میان رشته‌ای در روانکاوی و عرفان است و در کنار موضوعات دیگر از قبیل تولد ثانوی، سایه، آنیما، خودآگاهی و ناخودآگاهی، پیر خرد و مانند آن، روانشناسی سنتی صوفیه را به روانشناسی و روانکاوی معاصر، به ویژه روان کاوی یونگ پیوند می‌دهد.



فصلنامه تخصصی

3

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرّد از نگاه یونگ
و مولانا

کهن الگوها، از موضوعات اساسی نظریه یونگ است که با اصل اضداد رابطه تنگاتنگی دارند؛ یونگ، معتقد بود هر فردی نه تنها توسط تجربیات سرکوب شده، بلکه به وسیله تجربیات هیجانی خاصی که از نیاکان او به ارث رسیده‌اند، برانگیخته می‌شود. این تصورات ارثی، ناهشیار جمعی را تشکیل می‌دهند. ناهشیار یا ناخودآگاه جمعی، شامل عناصری است که افراد آنها را تجربه نکرده‌اند؛ بلکه از نیاکان آنها منتقل شده‌اند. تعدادی از عناصر ناهشیار جمعی، بسیار رشد یافته‌اند و کهن الگو نامیده می‌شوند. کلی‌ترین کهن الگو، مفهوم خودپرورانی است که فقط در صورت دستیابی به تعادل بین نیروهای متضاد مختلف، حاصل می‌شود. به جهت تأکیدی که یونگ بر اصل اضداد دارد و نقشی که برای آن در تفرّد و خودپرورانی قایل است، نظریه یونگ را خلاصه‌ای از اضداد دانسته‌اند.

«تفرّد»، یکی از موضوعات محوری روانشناسی تحلیلی یونگ است. یونگ، دگرگونی‌های ساختاری روان را، ذیل عنوان کلی «نوزایی» یا «ولادت مجدد» قرار

می‌دهد و در این بین به فرایند تفرّد - که در آن مرکز شخصیت از «من» به « خود» منتقل می‌شود - اهمیت زیادی می‌دهد. فرایند فردیت یا تفرّد، به معنی آن است که شخص، تمام عناصر کارکردی را یکپارچه می‌کند؛ به طوری که هیچ یک از فرایندهای روانی از رشد باز نمی‌ماند. افرادی که این فرایند را پشت سر گذاشته اند، به خودپرورانی رسیده اند (فیست، 1388: 146).

این فرایند - که در حقیقت فرایند خودیابی است - تجربه دگرگون کننده‌ای است که در آن سویه‌های گوناگون شخصیت به شناخت و سازگاری می‌رسند؛ خودآگاهی و ناخودآگاهی، هماهنگ و یگانه می‌شوند و کلیتی روانی پدید می‌آید که چون یک دایره بزرگ همه لایه‌های روان، اعم از خودآگاهی و ناخودآگاهی فردی و جمعی را می‌پوشاند. «خود»، مرکز این کلیت روانی است در حالی که «من»، تنها بخش کوچکی از این کلیت را - که همان قلمرو خودآگاه است - در بر می‌گیرد. در فرایند تفرّد، قلمرو خودآگاهی با به فرمان گرفتن نیروهای ناخودآگاهی جمعی گسترش می‌یابد و بر نیروی آن از طریق جذب درون مایه‌های نیروبخش ضمیر ناخودآگاه افزوده می‌شود (یاوری، 1386: 123-121).

یونگ، معتقد بود فعالیت‌های روانی مانند فکر کردن، احساس کردن، آرزو داشتن و مانند آن، از طریق انرژی روانی صورت می‌گیرد و برای توضیح کارکرد انرژی روانی، مفاهیمی را از فیزیک برداشت کرد و با توجه به آنها، اصولی را مطرح نمود که یکی از آنها اصل اضداد است.

به موجب اصل اضداد، همان‌گونه که اضداد، در انرژی‌های طبیعی دیده می‌شوند و گرما در برابر سرما، ارتفاع در برابر عمق و آفرینش در برابر زوال قرار دارد؛ اضداد و قطبیت‌ها در انرژی روانی هم وجود دارند. هر احساس یا میلی، ضد خودش را دارد و این ضدیت و اختلاف بین قطب‌ها، برانگیزاننده اصلی



فصلنامه تخصصی

4

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرّد از نگاه یونگ
و مولانا

رفتار و تولیدکننده انرژی است. از این رو، هرچه اختلاف بین قطبیت‌ها واضح‌تر باشد، تولید انرژی بیشتر است.

به عقیده یونگ، موجودیت عالم بسته به تضاد است، به این معنی که در عالم، هر چیزی ضدی دارد؛ مانند خوب و بد، سیاه و سفید، درست و نادرست، مثبت و منفی، روشنایی و تاریکی، زن و مرد پست و بلند، زندگی و مرگ و ... بر طبق همین اصل، در شخصیت هم سیستم‌های مختلف دو به دو، در برابر هم قرار گرفته‌اند و گرایش‌های مختلف شخصیت با هم در کشمکش‌اند. آدمی در برابر این تقابل و تضاد، غالباً دچار کشمکش درونی و فشار و ناراحتی می‌شود، ولی این کشمکش، برای او مفید و لازم است زیرا برای تسکین دادن یا از بین بردن آن ناچار است به حرکت و فعالیت پردازد (سیاسی، 1388: 74).



فصلنامه تخصصی

5

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرّد از نگاه یونگ
و مولانا

یونگ، معتقد است تمام جنبه‌های روان، اعم از افکار و اندیشه‌ها و جنبه‌های غریزی و حیوانی بشر درگیر اضدادند و «تنها طبیعت غریزی و حیوانی نیست که در برابر محدودیت‌ها و اجبار تمدن سرکشی می‌کند و در وجود انسان، تعارض و تضاد پدید می‌آورد؛ بلکه غالباً، افکاری نو که از ناخودآگاه فرد سر بر می‌آورد، مانند غریزه، در برابر معیارها و ارزش‌های فرهنگ حاکم می‌ایستد و سبب تضاد درونی می‌شود» (یونگ، 1371: 19). هم چنین، افراد، درون‌گرا و برون‌گرا؛ منطقی و غیرمنطقی؛ زن و مرد؛ هشیار و ناهشیار هستند و این خود موجب تضاد می‌شود. گذشته و آینده نیز در ایجاد تضاد مؤثرند. رویدادهای گذشته به انسان‌ها فشار می‌آورد و در عین حال، انتظارات آینده آن‌ها را به سمت خود می‌کشاند (جس فیست و گریگوری جی فیست، 1388: 118). شرط کمال و تفرّد، این است که انسان بتواند این نیروهای متضاد را جمع کند و بین آن‌ها تعادل برقرار نماید.

مقصود یونگ، از تعادل و اجتماع ضدین، در کنار هم قرار گرفتن رفتارهای متضاد یا پرهیز از کشاکش و معانی از این نوع نیست؛ بلکه منظور یونگ از

اجتماع ضدین، این است که انسان از چشم خودآگاهی به نیروهای حیاتی ولی درهم و آشفته ناخودآگاه نگاه کند. به طور کلی در ناخودآگاه انسان، قطب‌های متضاد در کشاکش و تضاداند و هر خواست یا طلبی با خواست و طلبی متضاد در کشمکش است. گاهی انسان، بدون دریافت و فهم این کشمکش‌ها، تحت تأثیر دین یا مسلکی، این نیروهای متضاد را وادار به مصالحه یا آشتی می‌کند و گاهی فراتر از آن رفته و تمایلات موجود در ناخودآگاه را به بستر روشن خودآگاه می‌آورد و در می‌یابد و می‌فهمد و آگاهانه به آن‌ها جهت می‌دهد؛ چنین انسانی جامع و کامل است.

اجتماع ضدین با فرایند «تفرد» ارتباط نزدیکی دارد. تفرد، معلوم می‌دارد چگونه انسان واحدی مستقل و تجزیه ناپذیر یعنی کلیتی یکپارچه می‌شود. تفرد «روندی است که منجر به حصول تشخص کامل و شخصیت تمام می‌شود ... در جریان آن خودآگاه و ناخودآگاه در درون فرد می‌آموزند که همدیگر را بشناسند، محترم بشمارند و همساز شوند. ... این جوهر، فلسفه زندگی را از نظر یونگ ارائه می‌کند. انسان، وقتی تمام عیار، آرام، بارور و شادمان می‌شود که فرایند فردیت کامل شود؛ وقتی که خودآگاه و ناخودآگاه او بیاموزند که در صلح و صفا با هم زندگی کنند و مکمل یکدیگر باشند» (سرانو، 1368: 93 پاورقی) گاهی این فرایند ناخودآگاه است؛ مانند تبدیل شدن بلوط به بلوط بن یا تبدیل شدن گوساله به گاو. این فرایند، مرموز، مبهم و تاریک است و همان قدر که خود تحول، مبهم است آرمان و هدف آن نیز مبهم است؛ اما آن چه مهم است تفرد خودآگاهانه است. در این فرایند، خودآگاه باید با ناخودآگاه روبرو شود تا میان اضداد تعادلی پدید آید. این فرایند را برخی تجربه می‌کنند و در دوره خاصی اتفاق می‌افتد و «فرایند تفرد، فرایندی است که در طول زندگی شخص به تدریج تکامل می‌یابد، و به طور قابل توجهی این تکامل بیشتر در نیمه دوم زندگی روی می‌دهد. ...



فصلنامه تخصصی

6

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرد از نگاه یونگ
و مولانا



فردیت، معمولاً هدف یا ایده‌آلی برای یک جوان نیست، بلکه بیشتر مطلوب برای شخص رشد یافته است. ... وقوع این موضوع در میان مردم میان سال نادر نیست، آن‌هایی که در مسیر زندگی خود موفق بوده‌اند و به طور ناگهانی با یک احساس خلأ و فقدان معنی در زندگی بیدار می‌شوند» (فوردهام، 1374: 85-86). فرایند تفرد، برای همه اتفاق نمی‌افتد و بسیاری کسانی که ترجیح می‌دهند به همان ایده‌آل‌ها و ارزش‌های دوره جوانی مانند تنازع برای بقا، جاه طلبی، لذت و مانند آن اکتفا کنند و حتی به گونه‌ای اغراق آمیز به آن دل ببندند. فرایند تفرد برای این دسته اتفاق نمی‌افتد. در تفرد هشیارانه و خودآگاهانه، بخش عظیمی از تاریکی‌ها زایل می‌شود تا آن جا که از سویی سراسر شخصیت روشن می‌گردد و از سوی دیگر، خودآگاهی، لامحاله، عمق و وسعت می‌یابد (یونگ، پاسخ به ایوب: 234-235)؛ از این رو «برای آگاه کردن انسان از قسمت خودآگاهی تنها راه، متمدن کردن او نیست و به هر صورت بهترین راه نیست. یک راه بسیار رضایت بخش‌تر، این است که به جای اجزای متعدد، انسان را به عنوان یک کل در نظر بگیریم. آن چه ضروری است، این است که به از هم گسیختگی مهلکی که بین وجود عالی و دانی انسان وجود دارد دستور توقف دهیم؛ در عوض، ما باید انسان خودآگاه را با انسان بدوی یکی و متحد کنیم» (سرانو، 1368: 95-96)؛ زیرا هرگز یک تن گناهکار گناهکار و یا پاک پاک نیست.

آن چه را یونگ، تحت عنوان اصل اضداد و اجتماع ضدین مطرح می‌کند؛ می‌توان، در مثنوی مولانا یافت. مولانا به شکل کلاسیک، به توصیف آداب طریقت نمی‌پردازد؛ بلکه به توصیف تجربه‌های عمیق عارفانه خود و آگاهی‌های حاصل از آن‌ها می‌پردازد. یکی از مهمترین تجربیات و آگاهی‌هایی که مولانا در مثنوی به آن اشاره کرده و تقریباً از نظرها پنهان مانده است؛ اصل اضداد و اصول وابسته به آن است.

آمیزه اضداد در جهان آفرینش و در وجود انسان، نقش اضداد در شناخت و اثبات وجود، تمایل و گرایش دوسویه اضداد به یکدیگر و لزوم ایجاد تعادل بین اضداد جهت رسیدن به کمال، از وجوه مشترک آرا و نظریات یونگ و مولاناست. این مقاله به بررسی این موضوع و موارد می‌پردازد. بررسی تطبیقی این موضوع، نسبتاً جدید است و پژوهش و تحقیقی که اختصاصاً در باب موضوع در نگاه مولوی و یونگ باشد، دیده نشده است اما برخی پژوهشگران، به اصل اضداد از نظر مولانا پرداخته اند از جمله، محمد صادق بصیری، در مقاله ای با عنوان «حکمت اضداد در مثنوی» موضوع را بررسی کرده و ویلیام چیتیک در «راه عرفانی عشق» با اشاراتی بسیار گذرا و مختصر از آن گذشته است.



فصلنامه تخصصی

8

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرد از نگاه یونگ
و مولانا

مولانا و اصل اضداد

همان‌گونه که گفته شد اصل اضداد و لزوم اجتماع هماهنگ آن‌ها جهت دستیابی به فرایند تفرد و خودپرورانی، از اصول نظریه یونگ است. مولانا جلال الدین محمد بلخی، عارف بزرگ قرن هفتم و سراینده مثنوی معنوی، وجود آمیزه‌ای از اضداد و کشاکش بین آن‌ها را در جهان آفرینش و در وجود انسان دریافته و وحدت و تعادل آن‌ها را جهت رسیدن به کمال و تعالی لازم دانسته است. مولانا، در مثنوی پدیده اضداد را با نگاه حکیمانه و در پیوند با آرای کلامی و عرفانی، به طور مستقیم یا در قالب حکایات و امثال بیان کرده و به موضوعاتی چون: این عالم محل اضداد است و عالم دیگر محل یکرنگی؛ اضداد و نسبت

آن‌ها با وجود آدمی؛ اضداد در مقام معرفت؛ محال بودن جمع اضداد؛ اضداد از دید گاه انسان‌ها و مانند آن پرداخته است (بصیری، 1387: 139-130).

دنیایی که مولانا در مثنوی آفریده، دنیایی است که بیان گر پیکار انسان با جهل، نادانی، بدی و مهم‌تر از همه نبرد با خویشتن و دلبستگی‌ها و علایقی است که آدمی را از کمال باز می‌دارد. او در مثنوی، چهرهٔ انسانی را ترسیم می‌کند که در کشمکش و نبرد با موانع بیرونی و درونی پیروز شده به گوهر انسانی دست یافته و به معرفت حقیقی نایل شده است. شرط لازم برای رسیدن به این مقصود، این است که آدمی نیروهای منفی و مثبت پنهان در روان خود را بشناسد و در کشاکش بین آن‌ها، خودآگاه خویش را به یاری آن چه مثبت و سازنده است روانه کند تا آنها را آشکار و شکوفا کند و در مقابل، نیروهای منفی درون را نظارت و هدایت نماید.

مولانا، در مثنوی به توصیف یافته‌ها و تجربه‌ها به روش خاص خود می‌پردازد و از تعریف، تفکیک، طبقه بندی و سایر شرایط و لوازم معمول نظریه پردازی خودداری می‌کند و خود را پای بند آن‌ها نمی‌کند. از این رو، بسیاری از یافته‌های او به گونه ای مجمل و پراکنده، در جای جای مثنوی و در لا به لای داستان‌ها و تمثیل‌ها پنهان مانده و کمتر به آن توجه شده است. «مولوی شرح مفصلی از روانشناسی صوفیانه به دست می‌دهد اما نه بر حسب طرح‌های نظام مند موجود در کتب درسی کلاسیک. از این رو پژوهشگر آثارش، خود باید چارچوبی فراهم کند که در درون آن این تعالیم را بتوان مورد بررسی قرار داد» (چیتیک، 1382: 14). کشف این یافته‌ها و پس از آن طبقه‌بندی و بیان منسجم و نظام‌مند آن‌ها، می‌تواند موضوعات مهم نهفته در مثنوی را نمایان کند. از این رو، تلاش برای یافتن اصول نظری و فکری مولانا و بیان آنها به گونه‌ای متناسب با اصول تحقیق و نظریه‌پردازی، بسیار مفید است و عمق و غنای عرفان اسلامی و ادب فارسی را نشان می‌دهد.



فصلنامه تخصصی

9

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرّد از نگاه یونگ
و مولانا

اعتقاد به اصل اضداد و این که زندگی حقیقی انسان در این است که بین اضداد تعادلی مطلوب به وجود آورد و اعتقاد به این که وحدت و تعادل خاص مقام الهی است؛ و جزوها همه آمیخته از اضدادند در سراسر مثنوی دیده می شود و از اصول فکری مولانا است که از دفتر اول تا ششم مثنوی، پراکنده است. مولانا در دفتر اول مثنوی، در لابه لای پراکندگی های داستان شیر و نخجیران، گریز و اشاره ای به این اصل می کند و می گوید:

چون که کلیات را رنج است و درد	جزو ایشان چون نباشد روی زرد
خاصه جزوی کو ز اضداد است جمع	ز آب و خاک و آتش و باد است جمع
این عجب نبود که میش از گرگ جست	این عجب کین میش دل در گرگ بست
زندگانی آشتی ضدّ هاست	مرگ کان اندر میانشان جنگ خاست
لطف حق این شیر را و گور را	الف داده است این دو ضدّ دور را

(مولوی، 1369، د1: ب 1303 - 1299)

مولانا، در مثنوی معتقد است اضداد گستره وسیع و عمیقی دارد و در عالم بیرون و درون، به شکلی آشکار و پنهان موجود است و آن چه آشکار است ریشه در جنگی نهان و نهفته دارد. مولانا، در آغاز دفتر ششم مثنوی، بیشتر به این موضوع پرداخته است. وی پس از اشاره به تضادّ موجود بین حضرت نوح (ع) و قومش، به بیان ملموس و محسوس تمثیل سکنجبین مبادرت می ورزد که آن از ترکیب و اجتماع متعادل سرکه و شکر حاصل می شود و فزونی یکی موجب خلل در آن می شود. و با اشاراتی از این نوع، به بیان اصل مهمی می پردازد و می گوید:

این جهان جنگ است کل چون بنگری	ذره با ذره چو دین با کافری
آن یکی ذره همه پرد به چپ	و آن دگر سوی یمین اندر طلب
ذره ای بالا و آن دیگر نگون	جنگ فعلی شان بین اندر رکون
جنگ فعلی هست از جنگ نهان	زین تخالف آن تخالف را بدان

(همان، د6: ب 39 - 36)





آن چه مولانا، در این چند بیت می‌گوید؛ اشاره به وجود تضاد در کل جهان، در عالم برون و درون است. این اشارات، بسیار نزدیک به اصول نظریه یونگ در خصوص اصل اضداد است که از نظرها پنهان مانده و تنها، برخی مولانا پژوهان به آن اشاره کرده و از آن گذشته‌اند. ویلیام چیتیک در بیان تعالیم معنوی مولانا می‌گوید: «آمیزه اضداد که تکون جهان و احوال ضد و نقیض ما به خاطر آن است بی‌پایان نیست. برای هر فرد، مرگ علامت نقطه باز گشت و قیامت نشانه رفع حجابی است که بر حقیقت موجودات افکنده شده است» (ویلیام چیتیک، 1382: 110).

مولانا، وجود اضداد را نه تنها آفت و آسیب نمی‌داند؛ بلکه فواید و نتایج مفید بسیاری برای آن قایل است. وی شناخت و معرفت را مبتنی بر اضداد می‌داند؛ و معتقد است موجودات به کمک اضداد شناخته می‌شوند. وی در دفتر پنجم می‌گوید:

مرغ کون ناخورده است آب زلال	اندر آب شور دارد پیر و بال
جز به ضد ضد را همی نتوان شناخت	چون ببیند زخم بشناسد نواخت
لا جرم دنیا مقدم آمده است	تا بدانی قدر اقلیم الست

(همان، 5: ب 601-599)

در دفتر ششم، وی این جنگ‌ها را اصل صلح می‌داند و می‌گوید:

جنگ‌ها بین کان اصول صلح‌هاست چون نبی که جنگ او بهر خداست

(همان: ب 64)

هم چنین وی با اشاره به تضاد موجود، بین عناصر چهارگانه از جمله آب و شرر (آتش)، معتقد است جهان آفرینش قائم به اضداد است. پس از آن نیز به وجود اضداد در احوال انسان و آثار آن اشاره می‌کند و بنای خلق را بر اضداد می‌داند:

این جهان زین جنگ قائم می بود	در عناصر در نگر تا حل شود
چار عنصر چار استون قوی است	که بدیشان سقف دنیا مستوی است

هر ستونی اشکننده آن دگر استن آب اشکننده آن شـرر
 پس بنای خلق بر اضداد بود لا جرم ما جنگی ایم از ضرّ و سود
 هست احوالم خلاف همـدگر هر یکی با هم مخالف در اثـر

(همان، د: 6: ب 51-47)

آن چه را مولانا گفته، یونگ نیز می گوید: «نه داغ را می توان از سرد گرفت و نه بالا را از پایین. اضداد یا در شکل ثنایی یا دوتایی خود وجود دارند و یا اصلاً وجود ندارند و هستی بدون اضداد مطلقاً متصور نیست؛ زیرا اثبات وجود آن ممکن نیست» (یونگ، 1374: 167) و بدین گونه این دو متفکر، شناخت و اثبات وجود را مشروط به وجود اضداد می دانند.

بر مبنای آن چه گذشت می توان گفت مولانا، گستره اضداد را بسیار وسیع می داند که جهان کبیر و صغیر را در بر می گیرد. در انسان نیز به عنوان عالم صغیر در جمیع مراتب طبع و فعل و قول جنگ و مخالفت دیده می شود:

جنگ طبعی جنگ فعلی جنگ قول در میان جزوها حربی است هول...
 هست احوالم خلاف همـدگر هر یکی با هم مخالف در اثـر
 چون که هر دم راه خود را می زنم با دگر کس سازگاری چون کنم

(همان: ب 52-46)

مولانا، وجود اضداد چهارگانه را علت تضاد در وجود انسان می داند و می گوید:

این مخالف از چه ایم ای خواجه ما وز چه زاید وحدت این اعداد را
 ز آن که ما فرعیم و چار اضداد اصل خوی خود در فرع کرد ایجاد اصل

(همان: ب 62-61)

چنان که اشاره شد، یونگ در بیان اصول روانشناسی شخصیت معتقد است. انسانی کامل و جامع است که بتواند بین اضداد تعادل ایجاد کند و آنها را به



فصلنامه تخصصی

اجتماعی مطلوب برساند تا به تفرد یا خودپرورانی دست یابد. «روانشناسی تحلیلی، اصولاً روانشناسی اضداد است و خودپرورانی، فرایند یکپارچه کردن قطب‌های متضاد در یک فرد همگون یا متجانس است. این فرایند فرد شدن به معنی آن است که شخص، تمام عناصر کارکردی را یکپارچه می‌کند، به طوری که هیچ یک از فرایندهای روانی از رشد باز نمی‌ایستند. افرادی که این فرایند را پشت سر گذاشته‌اند، به خودپرورانی رسیده‌اند. ... آدم خودپرورانده، نه تحت سلطه فرایندهای ناهشیار قرار دارد و نه خود هشیار، بلکه بین تمامی جنبه‌های شخصیت تعادل برقرار کرده است» (جس فیست و گریگوری جی فیست، 1388: 147-146). خود، ذهن هشیار و ناهشیار را شامل می‌شود و عناصر متضاد روان - نیروهای زنانه و مردانه، خیر و شر، روشنی و تاریکی - را یکپارچه می‌کند. ... خود، مظهر کلیت و نظم یعنی خودپرورانی است (همان: 135).



فصلنامه تخصصی

13

تحلیل تطبیقی اصل اضداد و رابطه آن با تفرد از نگاه یونگ و مولانا

مولانا، نیز لزوم رسیدن به تعادل و وحدت را یادآوری کرده است و بر آن است که این جنگ باید به وحدت برسد. وی، علاوه بر این که در تمثیل سکنجبین می‌گوید لازم است بین سرکه و شکر تعادل باشد و مثلاً کاستی انگبین، موجب خلل سکنجبین می‌شود و در ابیات بعد با بیانی روشن و زیبا لزوم رسیدن به آفتاب وحدت را برای ذرات متضاد و مخالف گوشزد می‌کند و معتقد است ذرات باید در آفتاب جذب شوند تا به وحدت برسند و جنگ بین آن‌ها از حد و حساب بیرون و حالات دوگانه جنبش و سکون از آن‌ها دور شود:

ذره‌ای کان محو شد در آفتاب	جنگ او بیرون شد از حد و حساب
چون ز ذره محو شد نفس و نفس	جنگش اکنون جنگ خورشید است بس
رفت از وی جنبش طبع و سکون	از چه از انما الیه راجعون

(مولوی، 1369، د: 6، ب 42-40)

در این ابیات، آفتاب، نماد وحدت، کمال، خودپرورانی و تفرد است؛ و ذره نماد وجودی است که درگیر اضداد و معلق در تضادهاست. او برای رهایی از سرگردانی و کشمکش، باید به اصل خود (آفتاب وحدت) برگردد و به توازن «انا الیه راجعون» نایل شود تا کامل و جامع شود و از سرگردانی و کشمکش بین اضداد نجات یابد.

مولانا، با توجه به اصل اضداد و نقش آن در شناخت، استدلالی زیبا و قابل تأمل در خصوص شناخت خدا می‌آورد. همان گونه که قبلاً ذکر شد، وی معتقد است شناخت به کمک وجود اضداد ممکن است و می‌گوید «بی ز ضدی ضد را نتوان شناخت». وی می‌گوید نور حق، وجود مطلق بی‌ضد است از این رو، نمایان نیست و شناخت ماهیت آن ناممکن است:

پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود	چون که حق را نیست ضد پنهان بود
که نظر بر نور بود آن گه به رنگ	ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ
پس به ضد نور دانستی تو نور	ضد ضد را می‌نماید در صدور
نور حق را نیست ضدی در وجود	تا به ضد او را توان پیدا نمود

(همان، د: 1؛ ب 1142-1139)

این استدلال در دفتر ششم تکرار می‌شود:

بی ز ضدی ضد را نتوان نمود و آن شه بی‌مثل را ضدی نبود

(همان، د: 6؛ ب 2159)

پس از استدلال فوق، مولانا، در بیان فلسفه آفرینش انسان می‌گوید خداوند صاحب سینه ای آفرید و در وجود او صفا و ظلمت را به هم آمیخت تا به کمک اضداد؛ آینه شناخت او باشد هم چنان که آینه، آمیزه‌ای از اضداد است و یک روی آن را کدورت و ظلمت و روی دیگر را صفا و روشنی فراگرفته است.



فصلنامه تخصصی

14

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرد از نگاه یونگ
و مولانا

آیین، رمز وجود آمیخته از اضدادی است که ابزار شناخت است. انسان، نیز صاحب سینه ای آمیخته از اضداد و محل چالش و پیکار است تا ابزار شناخت خدا باشد و این واقعیتی است که از دور اول خلقت (آدم و ابلیس) تا دور دوم (هابیل و قابیل) و ادوار بعد (ابراهیم و نمرود) و (رسول اکرم و بوجهل) تداوم داشته و دارد و مولانا این نکته را به خوبی دریافته است:

تا بود شاهیش را آیین‌های
و آن گه از ظلمت ضدش بنهاد او
آن یکی آدم دگر ابلیس راه
چالش و پیکار آنچه رفت رفت
ضد نور پاک او قایل شد
تا به نمرود آمد اندر دور دور
و آن دو لشکرکین گزار و جنگجو ...
با ابو جهل آن سپهدار جفا

پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای
پس صفای بی حدودش داد او
دو علم بر ساخت اسپید و سیاه
در میان آن دو لشکرگاه رفت
هم چنان دور دوم هابیل شد
هم چنان این دو علم از عدل و جور
ضد ابراهیم گشت و خصم او
هم چنان تا دور و طور مصطفی



آن چه گفته شد اشارات مستقیم مولانا به وجود اضداد و لزوم به تعادل رسیدن آنهاست؛ که البته به شکل پراکنده در جای جای مثنوی دیده می‌شود. عرفان، راهکار دستیابی به این وحدت و تعادل را نیز ارائه می‌دهد و دستیابی به وحدتی را که یونگ، فردیت و وحدت روانی می‌نامد، عشق می‌داند. «کشاکش دستیابی به فردیت و وحدت روانی در روانشناسی یونگ بدون جوهر عشق ممکن نیست که فاصله‌ها و زاویه‌های تند را از میان بر می‌دارد؛ عناصر را به مهربانی و الفت می‌رساند؛ به آمیزش و یگانه شدن عوامل متضاد روان دو عاشق راه می‌گشاید و از شکاف و گسستگی، یکپارچگی و پیوستگی می‌آفریند» (یاوری، 1387: 125).

همان گونه که قبلاً گفته شد مولانا، در مثنوی بخش مهمی از تجربیان درونی و عرفانی خود را به شیوه خاص خود بیان می‌کند. او وجود اضداد و کشمکش بین آنها را در درون و روان انسان، تجربه و درک نموده است و آن را انکار نمی‌کند؛ به طوری که می‌گوید:

جنگ طبیعی جنگ فعلی جنگ قول در میان جزوها حربی است هول...

(مولوی، 1369، د: 6، ب: 46)

یونگ، ضمن اشاره به تضاد بین روح و غریزه و لزوم وجود آن، وجود اضداد در روان انسان را تأمین کننده انرژی آن می‌داند و معتقد است اضداد، نیز تا حدی از تناسب برخوردارند: «اضداد حقیقی، هیچ گاه غیرمتناسب نیستند؛ چه اگر چنین می‌بودند هرگز نمی‌توانستند وحدت یابند و به رغم مقابل و مخالف بودن، پیوسته میل و گرایش را برای به هم پیوستن و متحد شدن نشان دهند. ... روان، تشکیل شده است از فرایندهایی که انرژی آن از موازنه انواع و اقسام اضداد سرچشمه می‌گیرد» (یونگ، 1374: 159) و بدین شکل، انسان را از سرکوب یکی از آنها باز می‌دارد و به سوی تعادل و توازن راهنمایی می‌کند. مولانا، نیز همین معنا را در مثنوی بیان کرده و به گرایش و میل اضداد اشاره می‌کند و می‌گوید:

میل هر جزوی به جزوی هم نهد	ز اتحاد هر دو تولیدی زهد
شب چنین با روز اندر اعتناق	مختلف در صورت اما اتفاق
روز و شب ظاهر دو ضد دشمن اند	لیک هر دو یک حقیقت می‌تند
هر یکی خواهان دگر را همچو خویش	از پی تکمیل فعل و کار خویش

(مولوی، 1369، د: 3، ب: 4419-4422)

علاوه بر آن چه مولانا، به شکل مستقیم، در موضوع اضداد بیان می‌کند؛ در مواردی نیز تجربه‌های خود را در این زمینه بیان می‌کند و آنها را در قالب تمثیل





و با بیانی داستانی به نمایش می‌گذارد. او، گاه در داستان‌های خود کشمکش بین یک میل و ضد میل را که ناشی از وجود دوگانه‌ها و اضداد در روان انسان است به دقت توصیف می‌کند. این نمونه‌ها به خوبی می‌تواند در حوزه روان کاوی و روانشناسی، بررسی و ریشه‌یابی شود و نتایج مفیدی به دست دهد. یکی از نتایج مفید این بررسی‌ها، این است که علت دوگانه‌گویی‌های مولانا در بعضی داستان‌ها مشخص می‌شود که ریشه در واقعیت غیر قابل انکار کشمکش‌های درونی و روانی انسان تبیین می‌شود و نه تنها ساحت مولانا را از پراکنده‌گویی و تناقض مبرا می‌کند، بلکه وی را به سبب بیان واقعیت‌ها - همان‌گونه که هستند و بدون این که دستکاری شوند و نقاب بپذیرند - می‌ستاید و ارج می‌نهد؛ به عنوان نمونه، در داستان اعرابی‌ای که یک کوزه آب برای خلیفه برد در نگاه اول، تناقض‌گویی دیده می‌شود که ممکن است خواننده را به تأمل و انتقاد وادارد؛ نگاه مولانا به زن، در این داستان، کاملاً دوگانه و متناقض به نظر می‌رسد. او گاهی در داستان، زن را نکوهش می‌کند و او را از تبار ابلیس می‌داند که یک مرد نباید به راهنمایی‌های او توجه کند؛ بلکه باید عکس آن‌ها، عمل نماید و در جایی دیگر در همان داستان، اشارات زن را اشارات حق می‌داند و به او مقامی الهی می‌بخشد. تحلیل روانکاوانه داستان و ریشه‌یابی آن، می‌تواند روشنگر این باشد که این دوگانه‌گویی، نتیجه واقعیت کشمکش‌های موجود در روان انسان است که خود، نتیجه وجود اضداد در جهان بیرون و عالم درون است.¹ که مولانا آن را به خوبی تجربه کرده و شناخته است:

هست احوالهم خلاف همدگر هر یکی با هم مخالف در اثر

(همان، د 6: ب 51)

نمونه‌های دیگری از این نوع تجربه، در مثنوی دیده می‌شود که نیاز به نماد‌شناسی و تحلیل مستقل دارد و در این مختصر نمی‌گنجد.

آن چه ذکر شد نشان می‌دهد وجود اضداد و لزوم آن، کشمکش بین اضداد، گستره اضداد، نقش اضداد در شناخت و موضوعاتی از این قبیل، واقعیاتی است که مولانا، نیز مانند یونگ آن را شناخته و به صورت مستقیم و غیرمستقیم بیان کرده است. هم چنین، وی بر لزوم به تعادل رسیدن اضداد و نایل شدن انسان به مقام وحدت، تأکید می‌ورزد و آن را مقصد انسان کامل و آرمانی خود می‌داند.

علی رغم وجود این مشابهت‌ها، باید توجه داشت که این دو متفکر بزرگ، تفاوت‌های بنیادی و زیربنایی دارند که به جهان بینی و اعتقادات و هم چنین به حوزه عمل و اندیشه آن‌ها بر می‌گردد؛ اگرچه مولانا و یونگ، هر دو برای رسیدن به وحدت و تعادل، تأکید می‌ورزند ولی مفهوم و ماهیت وحدت و تعادل و نتایج آن، از نظر آن‌ها متفاوت است و از این جا به بعد یونگ از مولانا فاصله می‌گیرد.

یونگ، یک روانکاو و روانشناس است که این موضوع را در همین حوزه بررسی می‌کند و همان گونه که حوزه کشمکش‌های درونی، ناشی از اضداد است و منشأ آن‌ها را روان انسان می‌داند، تفرّد و تعادل را نیز در حوزه روان انسان می‌بیند و می‌طلبد و از روان انسان فراتر نمی‌رود و اعتقادات دینی و معنوی را وارد آن نمی‌کند. این ویژگی، موجب شده برخی معتقد شوند: «روانشناسی تحلیلی یونگ - که جایی برای عرفان لاهوتی ندارد - همه آن چه را که عارفان در آسمان می‌جویند به زمین می‌آورد و به لایه‌های ژرف روان می‌فرستد و نجات دهنده را نه در اوج که در اعماق می‌جوید» (یاوری، 1387: 55). در مقابل، مولانا یک عارف و متفکر متافیزیکی است و از نگاه خود به اضداد و تعادل بین آن‌ها می‌نگرد. او همه واقعیات را در روان انسان نمی‌جوید و به عوالمی فراتر از انسان و روان او معتقد است. او به وجود نیروی قاهر و توانایی معتقد است که انسان تحت سلطه و سیطره آن است و جنگ و صلح انسان از او و هماهنگ با اوست.

او، منشأ ایجاد جنگ و صلح و علت العلل صلح و تعادل آرمانی خود را حق می‌داند و در این خصوص می‌گوید:

جنگ ما و صلح ما در نور عین نیست از ما هست بین الاصبغین
(مولوی، 1369، د 6: ب 45-40)
یا مگر زین جنگ حقت واخرد در جهان صلح یک رنگت برد

(همان: ب 55)

این شاعر، عالم وحدت را فراتر از انسان و روان او توصیف می‌کند. عالم وحدت مولانا، جهان باقی و آبادی است که تفانی در آن راه ندارد. مولانا در وصف جهان باقی و آباد وحدت می‌گوید:

آن جهان جز باقی و آباد نیست ز آن که آن ترکیب از اضداد نیست
این تفانی از ضد آید ضد را چون نباشد ضد نبود جز بقا

(همان: ب 57-56)



فصلنامه تخصصی

19

او در جایی دیگر بهشت را عالم وحدت می‌داند و می‌گوید:

نفی ضد کرد از بهشت آن بی‌نظیر که نباشد شمس و ضدش زمهریر

(همان: ب 58)

بنابراین، می‌توان گفت عالم وحدت و بهشت مولانا، با عالم تفرّد یونگ قابل مقایسه است و شباهت‌هایی دارند ولی تحت تأثیر حوزه علمی، بینش و جهان‌نگری خود، هم از نظر ماهیت و هم از نظر حوزه و محدوده، متفاوت‌اند و متفاوت نیز بیان شده‌اند. مولانا، عالم وحدت را عالم بی‌رنگی می‌داند و معتقد است انسان از ابتدا تعلق به این عالم داشته است و مبدأ و مقصد واقعی اوست:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسیقی با موسیقی در جنگ شد
چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی موسیقی و فرعون دارند آشتی

(همان: 2479 - 2478)

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرّد از نگاه یونگ
و مولانا

از این رو، معنویت و متافیزیک، فراتر از انسان و روان او و نقش پررنگ و برجسته آن در جهان بینی مولانا و انعکاس آن در اعتقاد به اصل اضداد و لوازم آن از شاخص‌هایی است که مولانا و یونگ را از نیمه راه، از هم جدا می‌کند و به دو مقصد متفاوت می‌برد.

نتیجه

وجود اضداد در جهان آفرینش و نتایج آن، واقعیتی غیر قابل انکار و ازلی است که از زمان خلقت آدم (ع) و کشمکش ابلیس با او وجود داشته است و آدمی از زمان بی‌زمان اسطوره‌ها آن را دریافته و در نبرد نیروهای اهریمنی و اهورایی به نمایش گذاشته است. پس از آن، نیز در داستان‌های حماسی، عاشقانه و عامیانه، در نبرد بین نیکی و بدی و خیر و شر، آن را بیان کرده است که از نمونه‌های بارز آن شاهنامه فردوسی، داستان خیر و شر نظامی، سمک عیار و مانند آن است.

این امر، بیش از هر جا در حوزه عرفان، قابل بررسی و تحلیل است. در عرفان، به وجود این اصل، در نظام آفرینش اشاره شده و بر وجود آن در روان انسان تأکید شده است. سراسر عرفان، یادآوری این واقعیت است که وجود انسان، آمیخته‌ای از اضداد است و رسالت او، شناخت این واقعیت و رساندن آن به وحدت و تعادل است که از آن به مقام وحدت، فنا و مانند آن تعبیر می‌کنند که مقام انسان کامل و جامع است. تضاد بین جنبه‌های نفسانی و روحانی و تقابل بین نفس اماره و لوّامه و موضوعاتی از این نوع، بیانگر تضاد در روان انسان است و نفس مطمئنه، مرتبه انسان کاملی است که به وحدت و یکپارچگی و در حقیقت تفرّد رسیده است.

مثنوی مولانا، به عنوان یکی از شاهکارهای عرفان اسلامی و ادب فارسی برای بررسی موضوع اضداد ممتاز است. اصل اضداد، در مثنوی به شکل مستقیم و غیر





فصلنامه تخصصی

21

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرد از نگاه یونگ
و مولانا

مستقیم بیان و نتایج و عوارض آن نیز نشان داده شده است. هم چنین، مولانا به وجود این واقعیت در گستره وسیع جهان بیرون و درون و در مراتب مختلف آن‌ها اشاره می‌کند و قدمت و دیرینگی آن را نیز درک کرده و وجود آن را از آغاز آفرینش گوشزد می‌کند. وی، معتقد است ذرات، وقتی از این جنگ و کشمکش رها می‌شوند که به آفتاب وحدت برسند و با آن یگانه شوند. وی هم چنین به وجود میل و گرایش اضداد به یکدیگر اشاره کرده و معتقد است در پس این ظاهر متضاد، حقیقتی متفق نهفته است. آن چه مولانا در مثنوی در این خصوص گفته، بسیار شبیه به اصل اضداد در نظریه یونگ، روانکاو معروف معاصر است که آراء و نظریاتش منشا تحقیقات و پژوهش‌های ارزنده‌ای در حوزه ادبیات شده است. آن چه را مولانا، آفتاب وحدت و آشتی اضداد می‌داند، یونگ تفرد و خودپروری می‌خواند. این مفاهیم نیز بسیار به هم شبیه‌اند؛ اگرچه این دو اندیشمند تحت تأثیر جهان بینی و دانش خود به آن نگریسته‌اند. یونگ، تفرد را فرایندی روانی می‌داند و آن را در محدوده روان انسان محصور می‌کند و مولانا آن را به عالم وحدتی مربوط می‌کند که فراتر از انسان و روان اوست و از ویژگی‌های منحصر به فردی چون جاودانگی و نامتناهی بودن برخوردار است. در روانشناسی تحلیلی یونگ، هرچه هست انسان است و روان او و در جهان بینی مولانا هرچه هست حق است و انسان چیزی نیست جز ذره‌ای از آفتاب حق و حقیقت.

استخراج این اصول و واقعیات از لابه لای داستان‌های مثنوی و بیان منسجم آن‌ها، نشان دهنده غنا و عمق مثنوی و میزان درک مولانا از واقعیات روانی است. آن چه را که یونگ در دوران معاصر دریافته و بیان کرده و در جای خود قابل ستایش است، مولانا، قرن‌ها قبل شناخته و بیان کرده است ولی در لایه‌های تو در تو و پنهان داستان‌ها نهفته و یا در پراکندگی و عدم انسجام مثنوی پرحجم مولانا از

نظرها دور مانده است. این پژوهش و نمونه‌های مشابه، می‌تواند معارف ارزشمند موجود در مثنوی و سایر متون عرفانی را کشف نموده و به شناساندن آن کمک کند و نمونه‌ای باشد برای این که به مثنوی از دیدگاه‌ها و زوایای مختلف نگریسته شود.

پی‌نوشت‌ها

1. این داستان، از این دیدگاه بررسی شده و مقاله‌ای در این زمینه به چاپ رسیده است و نیازی به تحلیل مجدد آن نیست. (ر. ک، آفاحسینی و خسروی، 1389، صص: 29 - 7)

فهرست منابع

- ❖ ارنست جوویز و دالبی یز؛ (1350)، اصول روانکاوی، (ترجمه هاشم رضی)، چاپ سوم، تهران، انتشارات آسیا.
- ❖ جس فیست و گریگوری جی. فیست؛ (1388)، نظریه‌های شخصیت، (ترجمه یحیی سید محمدی)، چاپ چهارم، تهران، نشر روان.
- ❖ چیتیک، ویلیام؛ (1382)، راه عرفانی عشق: تعالیم معنوی مولوی، (ترجمه شهاب الدین عباسی)، تهران، پیکان.
- ❖ سرانو، میگوئل؛ (1368)، با یونگ و هسه، (ترجمه سیروس شمیسا)، چاپ دوم، تهران، انتشارات فردوس.
- ❖ سیاسی، علی اکبر؛ (1388)، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ❖ فورد هام، فریدا؛ (1374)، مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ، (ترجمه دکتر حسین یعقوب پور)، چاپ اول، تهران، نشر اوجا.
- ❖ مولانا، جلال الدین محمد؛ (1369)، مثنوی معنوی، (تصحیح و تحلیل دکتر محمد استعلامی)، دفتر اول، انتشارات زوار، تهران.



فصلنامه تخصصی

22

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرد از نگاه یونگ
و مولانا

- ❖ نصر، سید حسین و ویلیام چیتیک و آن ماری شیمیل؛ (1386)، گنجینه معنوی مولانا، (ترجمه و تحقیق شهاب الدین عباسی)، چاپ سوم، تهران، مروارید.
- ❖ یآوری، حورا؛ (1387)، روانکاوی و ادبیات، چاپ اول، تهران، سخن.
- ❖ یونگ، کارل گوستاو؛ (1371)، روانشناسی ضمیر ناخودآگاه، (ترجمه محمد علی امیری)، چاپ اول، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ❖ _____؛ (1374)، درباره ماهیت روان و انرژی آن، (ترجمه پرویز امیدوار)، چاپ اول، تهران، انتشارات بهجت.
- ❖ _____؛ (1385)، پاسخ به ایوب، (ترجمه فؤاد روحانی)، چاپ سوم، تهران، نشر جامی.

مقالات:

- ❖ آقا حسینی، حسین و خسروی، اشرف؛ (پاییز 1388) مقاله «نمادشناسی داستان خلیفه و مرد اعرابی از مثنوی مولانا»، مجله علمی - پژوهشی ادب پژوهی دانشگاه گیلان، شماره نهم.
- ❖ بصیری، محمدصادق؛ (1386)، حکمت اضداد در مثنوی مولوی، پاییز و زمستان، فرهنگ.



فصلنامه تخصصی

23

تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرد از نگاه یونگ
و مولانا



تحلیل تطبیقی اصل
اضداد و رابطه آن با
تفرد از نگاه یونگ
و مولانا